

درد ستیزی و درد ستایی در شعر طاهره صفارزاده

دکتر بهجت السادات حجازی^۱
صالحة غضنفری مقدم^۲

چکیده :

از دیر باز بیان و توصیف درد و رنج و غم های جانکاه آدمی، یکی از محورهای تفکر فلسفی، عرفانی و ادبی بوده است. صاحبان اندیشه چه در حوزه و چارچوب باورهای خردمندانه و چه در گستره مکاشفات ذوقی و عارفانه، همواره دغدغه تبیین ماهیت، تنوع و راه های رهایی از این پدیده را در سر داشته، رویکردهای متفاوتی چون ناگزیر تسلیم شدن، ایستادگی و رویارویی و به جان و دل پذیرفتن در مواجهه با رنج و اندوه از خود نشان داده اند. صفارزاده شاعر دردآشنای عصر کنونی در سروده های خود به تبیین انواع درد و رنج و راه های رهایی از آن می پردازد. وی شاعری جبرگرا نیست که تسلیم شدن در برابر ناملایمات و پذیرفتن آنها را به مخاطب خود توصیه کند. در باور او در نظام هماهنگ آفرینش، رحمت عام و گسترده الهی برای محور درد و رنجی درمان قرار داده است. و به انسان رشد یافته و با درایت، توفیق کشف و پرده برداری از شیوه های رهایی الهام شده است. از این رو یکی از محور های اصلی شعر صفارزاده دردستیزی است و از سوی دیگر دردستایی بر پایه یک نگرش عارفانه، در شعر او مشاهده می شود. بدون شک تفاوت آراء و اندیشه ها راجع به این موضوع در ظهور مکتب های متفاوت فلسفی، عرفانی و سبک های ادبی شاعران در طول تاریخ تأثیرگذار بوده است. البته پرداختن به همه آنها خارج از وسع و گنجایش این نوشتار است؛ از این رو در کلامی فشرده و موجز به گزینشی از اندیشه کلبیون، رواقیون، در فلسفه، تعریف و توصیف رنج در کلام آسمانی قرآن، باورهای عطار و مولانا در وادی عرفان و سروده های طاهره صفارزاده در شعراجماعی معاصر بسنده می کنیم.

واژه های کلیدی: دردستیزی، دردستایی، شعر عرفانی، شعراجماعی، صفارزاده

۱- مقدمه:

از جمله پرسش های بنیادی و حائز اهمیت در این وادی این است که آیا اولاً تحقق یک زندگی آرمانی فاقد هر گونه درد و رنج و اندوه امکان پذیر می باشد؟ آیا دردها اعم از جسمانی و روحانی به عنوان عامل مکمل و محرک آفرین در زندگی بشر به شمار می آید یا تخریب کننده نیروی زندگی **لطاهر** در طول تاریخ، نگرش دانشمندان، فلاسفه و ادبا نسبت به درد و رنج- از هر نوعی که باشد- متفاوت بوده است. صاحبان اندیشه چه در حوزه و چارچوب باورهای خردمندانه و چه در گستره مکاشفات ذوقی و عارفانه

^۱ استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

همواره دغدغه تبیین ماهیت، تنوع و راه های رهایی از این پدیده را در سر داشته و رویکردهای متفاوتی چون ناگزیر تسلیم شدن، ایستادگی و رویارویی و به جان و دل پذیرفتن در مواجهه با رنج و اندوه از خود نشان داده اند. بدون شک تفاوت آراء و اندیشه ها راجع به این موضوع در ظهور مکتب های متفاوت فلسفی، عرفانی و سبک های ادبی شاعران در طول تاریخ تأثیر گذار بوده است.

صفا زاده شاعر دردآشنای عصر کنونی در سروده های خود به تبیین انواع درد و رنج و راه های رهایی از آن می پردازد. وی شاعری جبرگرا نیست که تسلیم شدن در برابر ناملایمات و پذیرفتن آنها را به مخاطب خود توصیه کند. در باور او در نظام هماهنگ آفرینش، رحمت عام و گسترده الهی برای محو هردرد و رنجی درمان قرار داده است. و به انسان رشد یافته و با درایت، توفیق کشف و پرده برداری از شیوه های رهایی الهام شده است.

هرچند صفا زاده بیشتر به عنوان یک مترجم و یا مفسر خوش ذوق قرآن کریم در جایگاه «زن دانشمند اسلام» نام و نشان می یابد؛ ولی تعدد آثار ادبی و سروده ها، وی را در زمره شاعران برگزیده معاصر قرار می دهد. بهره گرفتن از باورهای اعتقادی، در دستیزی و پرورش و تقویت من اجتماعی به جای من فردی از ویژگی های بارز و شاخص شعر اوست. درون مایه های شعر او قبل از انقلاب به لحاظ توجه به دردهای درونی برخاسته از پیروی نفس با برخی آیات قرآن و به جهت تأکید بر دوری از بی وجدانی با شعر عطار و مولانا همسویی می یابد. ولی بعد از انقلاب بز مبنای رشد برون گرایی وی، دغدغه دردهای اجتماعی انسان معاصر و ترویج در دستیزی در شعرش برجستگی می یابد. و اندیشه خود را از دنیای بسته و محدود بعضی شاعران به فراسوی مرزهای جغرافیایی راه می دهد.

وی از شاعرانی است که «تحت تأثیر عوامل گوناگون سیر شعر و اندیشگی را از مرحله نگرش نو قدمایی (نئو کلاسیک) تا بینش شعری مدرن، یعنی: مراحل شعر رمانتیک، شعر سپید، کانگریت و شعر اجتماعی و مذهبی پیموده و سه دوره متفاوت شعری را پشت سر گذاشته و در عرصه سیاسی مذهبی به ویژه از دهه پنجاه به عنوان شخصیت زن مسلمان و نوگرا خوش درخشیده است.» (صادق زاده، ۱۳۸۹: ۸۷) و اگر نشانه هایی از هر سه دوره یاد شده، در شعر او مشاهده می شود؛ تعجبی ندارد. ولی سروده های او یک روح انتزاعی و مجرد از تعلقات این دنیایی را به تصویر می کشد که اوج گیری این روح بر لطافت آن می افزاید. و این لطافت زمینه ساز درک عمیق تر رنج های انسان های اسیر دنیای خاکی و یا جماعت متالم از ستمکاری و جاه طلبی های دیگران می گردد. شخصیت آرمان گرای این شاعر توانمند معاصر که با آموخته های عرفانی و مذهبی و تجارب شخصی وی از ایمان، رضا و توکل عجین و سرشته شده است؛ در شعرش بازتابی روشن دارد. وی همانند بعضی از شخصیت های بزرگ علمی و ادبی بیگانه با مردم یا رویدادهای روزگار خویش نیست؛ بلکه با شناختی ژرف و تمام از آلام بشری راه هایی را با زبان ساده شعر خود به گوش جان های خسته یا غفلت زده می رساند.

در روزهای مبهم ابری / بارانی / این بال آفتابی / بغبغوی غمینی است / که همراه باران / بر شیروانی می بارد. / و من یقین می دانم / آن بال پشت شیشه / آن بال آشنایی / با من هست / نزدیک من / در من / آن بال آفتابی پرواز! (صفا زاده، ۱۳۵۷: ۱۰۶)

در زمینه بررسی شعر طاهره صفا زاده، پیش از این مقالاتی نوشته شده است که به بعضی اشاره خواهد شد. مقاله «تجلی مضامین اعتقادی در شعر طاهره صفا زاده» از فاطمه مدرسی و یونس شعاعی در مجله گوهر گویا دانشگاه اصفهان (شماره ۱۸، تابستان ۱۳۹۰) به چاپ رسیده است. در این پژوهش باورهای مذهبی از جمله توحید و مراتب آن، نبوت، معاد، عدل و امامت در شعر صفا زاده به تفصیل بیان شده است. همچنین پرداختن به بحث اراده خداوند و قضا و قدر و صفا زاده و قرآن کریم، بخشی دیگر از این مقاله می باشد. مقاله دیگر «طاهره صفا زاده مترجم قرآن کریم» از حکیمه دبیران در کتاب ماه دین (شماره ۱۳۵، دی ماه ۱۳۸۷) به چاپ رسیده است که به این شاعر به عنوان یک مفسر بزرگ قرآن و تأثیر پذیری او از تفاسیر دیگر نگاه می شود. مقاله «بررسی اصلی ترین عوامل تحول آفرین در شعر و اندیشه طاهره صفا زاده» از محمود صادق زاده نیز در فصلنامه

اندیشه های ادبی (سال دوم، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۹) چاپ شده است. این نوشتار بیشتر به بررسی شعر او در دوره های متفاوت، چه به لحاظ ادبی و چه به لحاظ اجتماعی و سیاسی می پردازد. در هیچکدام از این جستارها به تجزیه و تحلیل موضوع دردستایی و دردستیزی در شعر این شاعر مبادرت نشده است. از این رو کندو کاو «درد و رنج» در اندیشه های فلسفی، قرآنی و عرفانی و تطبیق آن با شعر صفارزاده ضرورت می یابد.

در این نوشتار ابتدا به ریشه های تاریخی «موضوع درد و رنج» در دنیای تفکر فلسفی کلبیون و رواقیون خواهیم پرداخت. سپس جایگاه آن را در کلام آسمانی و اشعار عطار و مولانا و همسویی و ناهمسویی هایی که با شعر صفارزاده دارد، بیان می کنیم. لازم به ذکر است ماهیت، انواع و علل درد و رنج در آخرین دفتر ایشان «از جلوه های جهانی شدن» (ر.ک یادداشت ها) - که در زمان کمال پختگی و بلوغ فکری شاعر سروده شده است - مورد واکاوی قرار می گیرد. انس و عشق ورزی به آیات قرآن در شعر و شخصیت صفارزاده، بهترین دلیل بهره گیری از آیات متناسب با موضوع این نوشتار می باشد.

۲- درد و رنج در اندیشه بودا، کلبیون و رواقیون

در جستجوی ریشه های تاریخی این موضوع با بعضی از مکتب های فلسفی گذشته مواجه می شویم که در نظام فکری خود به وضوح به تحلیل خاستگاه، ضرورت یا عدم ضرورت و نوع واکنش در برابر این پدیده پرداخته اند. به طور کلی مکاتبی نظیر بودایی، کلبی و رواقی که بر پایه اخلاق مرتاضانه و تأکید بر تحمل ریاضت های سخت و گریز از لذات استوارند؛ درد و رنج را به عنوان یک ضرورت به شمار می آورند. و برعکس در مکاتبی چون اپیکور بر مبنای لذت جویی، درد و رنج غیر ضروری و غیر قابل تحمل تعریف می شود.

در باور بودا (قرن پنجم و ششم ق.م) زندگی سرشار از درد و رنج و منشأ و خاستگاه آن خواهش های نفسانی آدمی می باشد. تنها راه کمال مطلوب و رهایی از رنج، مبارزه با هوی و هوس و وصول به نیروانا یا فنای کل است. (رضی، ۱۳۶۰: ۳۲-۲۲۷) انسان باید با تحمل رنج ریاضت، کمر به محو و انهدام رنج ها بزند. به عبارت دیگر تصور زندگی آرمانی فاقد هر گونه رنج و اندوه، آب در غریب است.

«جهان بینی بودا بر پایه چهار اصل است: ۱- همه اعمالی که در زندگی ما ظاهراً لذت و خوشی جلوه می کنند، بعد از اندکی تأمل در مورد آنها خواهیم فهمید که جز رنج و عذاب چیزی نخواهد بود. ۲- خاستگاه رنج: خواهش و تمنای آدمی است. ۳- قطع رنج: زاهد باید رنج ریاضت و گرسنگی و برهنگی را بر خود هموار کند، تا در آسمان ها همنشین خدایان شده، به بهشت وارد گردد. ۴- راه جلوگیری از رنج: اگر راهرو به هشت چیز یعنی ایمان پاک، اراده پاک، گفتار پاک، کردار پاک، اندیشه پاک و تمرکز کامل اندیشه دست پیدا کند، از زشتی ها رها شده و به آرامش حقیقی دست می یابد.» (همان: ۳۳-۲۲۷)

ریشه تاریخی ملامتیون را باید در مکتب کلبیون جستجو کرد. «کلبیون (ر.ک یادداشت ها) در انصراف از دنیا و اعراض از علایق دنیوی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم معاشرت و لوازم زندگانی متمدن نیز دست برداشته اند، حالت دام و دد اختیار نمودند. با لباس کهنه و پاره پاره و سر و پای برهنه و موی ژولیده مانند درویشان میان مردم می رفتند و در گفتگو هر چه بر زبان می گذشت بی ملاحظه می گفتند؛ بلکه در زخم زبان اصرار داشتند و به فقر و تحمل رنج و درد سرفرازی می کردند.» (فروغی، ۱۳۸۱: ۶-۶۵) از این رو در نگرش کلبیون درد و رنج مورد ستایش و لازمه درک فضیلت می باشد. در باور رواقیون درد و رنج زاییده عوامل درونی خود انسان است (ر.ک یادداشت ها) نه عوامل محیطی و خارج از وجود او. «فلسفه رواقی حکمتی است بر پایه اخلاق مرتاضانه بنیاد گردیده است و شرّ پدیده ای کاملاً ضروری است؛ زیرا برای خیر مدارج و مراتبی وجود دارد. ایشان آلم (درد، رنج، ملالت و غم) را سبب انفعال و یک امر واقعی می دانند.» (پورحسینی، ۱۳۵۶: ۲-۱۴۱)

البته در تفکر رواقیون همانند کلبیون برای درد و رنج منزلتی وجود ندارد؛ زیرا ایشان به پیروان خود از یک سو مقاومت و پایداری در برابر رنج را توصیه می کنند، چنانچه حکایات و روایات متعددی از سرگذشت پایداری حکمای رواقی نقل می شود؛ از جمله حکایت کرده اند: «حکیمی زیر دست دژخیمی شکنجه می شد و مرتباً از شدت رنج و خشم او را نفرین می کرد؛ ولی به محض آنکه متوجه شد دژخیم قصد بریدن زبان او را دارد با دندان های خود زبان خود را قطع کرد و نگذاشت که میر غضب با خنجرزبان او را از گفتن باز دارد.» (همان: ۱۵۱) و از سوی دیگر به لحاظ جبر گرای و تسلیم محض بودن در برابر مقدرات، یک نوع بی تفاوتی و بی اعتنایی نسبت به حوادث و رویدادهای زندگی در پیروان خود تقویت می کنند. (ر.ک نصری: ۵۰-۱۴۹) اپیکتتوس (قرن اول م) یکی از پیروان این مکتب می گوید: «سبب رنج تو گمان وظنی است که تو درباره گفتارها و کردارها داری! و تویی که این گمان ها را به صورت بدگو و دشمن و معارض در برابر خود مجسم می کنی.» (پورحسینی، ۱۳۵۶: ۱۴۷) به زعم رواقیون وقتی کسی تو را غمگین و بی تاب می سازد؛ بدان که مسبب این غم و بی تابی تو کسی نیست که تو را به ستوه آورد؛ بلکه گمان و خیالات تست. و اگر به مراقبه بپردازی به زودی بر تخیلات خود تسلط پیدا خواهی کرد و دچار رنج و آلم نمی گردی. (همان: ۱۴۷)

در واقع آزادگی و وارستگی از هوی نفس و مقاومت در برابر حوادث بیرونی درد و رنج را در زندگی حکیم رواقی کمرنگ می کند. در نگرش ایشان حکیم کسی است که غصه و رنج به خود راه ندهد. همه کس نیازمند و فقیر و مقید و محسود است و فقط حکیم غنی و آزاد است. اپیکتتوس می گوید: «هر شیء دو دسته دارد، با یک دسته می توان آن را برداشت و با دسته دیگر نمی توان آن را برداشت. حکیم می داند کدام دسته را بردارد و کدام دسته را بگذارد.» (همان: ۱۵۱)

۳- درد و رنج در قرآن و روایات

آیاتی از قرآن به عمومیت و فراگیر بودن رنج و سختی به طور مطلق در زندگی همه آدمیان مؤمن و غیر مؤمن اشاره می کنند. از جمله «لقد خلقنا الانسان فی کبد» (بلد/ ۴) انسان را در رنج و سختی آفریدیم.

عَلَمَهُ طِبْاطِبَائِي فِي تَفْسِيرِ اِيْن آيَةِ مِي فَرَمَائِد: «كَلِمَةُ كَبِدٌ» بِه مَعْنَا رِنَجٍ وَ خَسْتَكِي اِسْتِ وَ جَمْلَه نِشَان مِي دَهْد كِه رِنَجٍ وَ مَشَقَّتِ از هَر سُو وَ دَر تَمَامِي شُئُون حَيَاتِ بَر اِنْسَانِ اِحَاطَه دَارِد، وَ اِيْن مَعْنَا بَر هِيچِ خَرْدَمَنْدِي پُوشِيْدَه نِيَسْت؛ هِيچِ نَعْمَتِي بِه دَسْت نَمِي آيِد مَگَرِ اَمِيخْتَه بَا نَامَلَايْمَاتِي كِه عَيْشِ اُو رَا مَنَعَص مِي دَارِد. وَ نَعْمَتِي مَقْرُونِ بَا جَرَعَه هَايِ اَنْدُوَه وَ رِنَجٍ ، عِلَاوَه بَر مَصَائِبِ دَهْرٍ وَ حَوَادِثِ نَاگُوَارِ كِه هَمچُون شَرْنَكِي كِشَنْدَه كَام جَانَشِ رَا تَلَخ كَنْد. (طِبْاطِبَائِي ، ۱۳۶۳: ج ۲، ۶۷۹)

و نیز آیه «يا ايها الانسان اناك كادح الی ربك كدحاً فملاقية» (انشقاق / ۶) ای انسان تو به سوی پروردگارت به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد. راغب گفته کلمه «كادح» به معنای تلاش کردن و خسته شدن است. و جمله «فملاقية» عطف است بر کلمه «كادح» و با این عطف بیان کرده که هدف نهایی این سیر وسیعی و تلاش خدای سبحان است؛ البته بدان جهت که دارای ربوبیت می باشد. بنا براین اولاً جمله «اِنَّكَ كَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ» خود حجتی بر معاد است، زیرا ربوبیت خدای تعالی تمام نمی شود مگر با عبودیت بندگان؛ و عبودیت هم تصور ندارد مگر با بودن مسئولیت و مسئولیت هم تمام نمی شود مگر با برگشتن به سوی خدا و حساب اعمال. و ثالثاً منظور از ملاقات پروردگار منتهی شدن به سوی اوست، یعنی به جایی که در آن هیچ حکمی نیست جز حکم او. و ثالثاً مخاطب این آیه جنس کلی انسان است؛ زیرا ربوبیت خدای تعالی عام و شامل همه چیز و همه انسان ها می شود. (طِبْاطِبَائِي، ۱۳۶۳: ج ۲، ۹۰-۵۷۸)

با وجودی که آیاتی به فراگیر بودن و عمومیت رنج و سختی در زندگی همه آدمیان اشاره و تأکید دارند؛ ولی در روایات عمدتاً رنج ها و بلاهای اهل ایمان در مقایسه با دیگران بسامد بالایی دارد. چنانچه امام صادق (ع) در این خصوص به نقل از پیامبر (ص) می

فرماید: «...مؤمن به قدر ایمان و حسن اعمالش مبتلا می شود. هر کس ایمانش درست و عملش صحیح باشد، بلایش شدید و هر کس دارای ایمان ضعیف و اعمال سخیف، بلایش کمتر است.» (طباطبایی: ج ۵، ۲۵)

و نیز فرمود: «اگر مؤمن روی کوهی باشد خداوند یک نفر که او را اذیت کند، همدم او خواهد ساخت تا بر این ناراحتی اجرش دهد.» (همان: ۲۶)

آیاتی دیگر به بیان انواع رنج و مصیبت که سبب خوف و اندوه انسان می شود و مسئولیتی که در رویارویی با آنها برعهده اوست؛ می پردازد. در کلام الهی گاه درد و رنج منشأ درونی دارد و در واقع بازتاب رفتارهای خود آدمی است:

«ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر» (۳۰/ شوری) هر گونه مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و خدا از بسیاری در می گذرد.

«وما اصابکم من حسنة فمن الله و ما اصابکم من سيئة فمن نفسک ...» (۷۹/ نساء) هر چه از خوبی ها به تو می رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست....

اینگونه آیات آدمی را به بازبینی و تفکر در رفتار گذشته خود و ضرورت یک دگرگونی و بازآفرینی شخصیتی فرا می خوانند. گروهی دیگر از آیات پاره ای از رنج های انسان را به حوادث طبیعی مبتنی بر آزمون الهی نسبت می دهند و او را به صبر و پایداری و تسلیم شدن در برابر امر پروردگار دعوت می کنند:

«ولنبیونکم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين؛ الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون» (بقره ۶/ ۱۵۵) و قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان ها و محصولات می آزمایشیم و به شکیبایان بشارت بده. کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: «ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم.»

و پاره ای دیگر سبب اصلی خوف و اندوه انسان را ظلم ستمگران و بی دینان بیان می کند و با تقویت روحیه و اراده اهل ایمان، ایشان را به مبارزه و پایداری و مقاومت در برابر ظلم و بیعدالتی برمی انگیزد:

«ولا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین» (آل عمران) در برابر دشمنان سست و اندوهگین نشوید که شما برترید، اگر ایمان داشته باشید. ایمان واقعی اراده را قوی می کند و حزن و اندوه را از بین می برد. هر چند در کلام الهی هر درد و رنج و مصیبتی در دایره اراده و مشیت پروردگار است؛ چنانچه می فرماید: «وما اصابکم من مصیبه الا باذن الله ...» (تغابن ۱۱) هیچ مصیبتی به تو نمی رسد مگر به اذن خداوند؛ ولی به فرموده علامه طباطبایی مفهوم اذن در این آیه اذن لفظی نیست؛ بلکه اذن تکوینی است. یعنی هر پدیده در این عالم مثل آب، آتش،... وقتی در مسبب خود اثر می کند که به اذن الهی موانع تأثیر گذاری آن پدیده از بین برود. پس اصابه مصیبت همواره به اذن خدا واقع می شود؛ هر چند که این مصیبت ظلمی باشد که از ظالمی به مظلومی برسد و هر چند که از نظر شرع ممنوع است و تشریح به آن اذن نداده است. به همین جهت بعضی مصائب را نباید تحمل کرد و صبر در برابر آنها جایز نیست. مثل ظلم هایی که متوجه عرض و ناموس و جان آدمی است. (طباطبایی، ۱۳۶۳ ج: ۱۹، ۱۲-۶۱۰)

در آیاتی به وضوح، پذیرفتن ولایت الهی و در پیش گرفتن راه تقوی و هدایت را سبب اصلی آرامش و سکونت خاطر بیان می کند: «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (۶۲/ یونس) آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه ایشان اندوهگین می گردند.

«فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (۳۵/اعراف) هر کس به پرهیزکاری و صلاح گراید نه بیمی بر آنها خواهد بود و نه اندوهگین خواهد شد.

۴- دردستایی در شعر عطار و مولانا

دروادی شعر عرفانی عمدتاً دردستایی بر پایه بی نهایت طلبی و نشانه رشد روحی آدمی است. از بین شاعران عارف مسلک شاید هیچکس به اندازه عطار و مولانا بر ضرورت وجود درد و رنج در زندگی انسان، به خصوص انسان سرشار از معرفت، تأکید و پافشاری نکرده اند. چنانچه در مقدمه نیز اشاره گردید، افزون بر وادی شعر و عرفان این موضوع در گستره بسیاری از دانش های بشری مطرح و پاسخ داده می شود.

سؤال این است، آیا دردها اعم از جسمی و روحی و روانی به عنوان عامل مکمل و تحرک آفرین در زندگی بشر به شمار می آید یا تخریب کننده نیروی او؟ تناقض نمایی بزرگ در مورد درد و رنج به هر شکلی که باشد (جسمی، روحی) از یک سو ضرورت داشتن آن به عنوان یک عامل تحرک آفرین و رشد دهنده قدرت خلاقیت بشری و از سوی دیگر چاره اندیشی جهت مبارزه با هر نوع درد و رنج و محو آن از عرصه زندگانی آدمی است. در کتاب روان شناسی درد به این موضوع چنین اشاره می شود:

«مدارک تاریخی مربوط به حدود ۵ قرن پیش از میلاد نشان می دهد که در آن زمان درد حاد به عنوان بخشی از زندگی طبیعی انسان تلقی می شد. در قرون وسطی، جوامع مسیحی به درد به عنوان ارزش مذهبی می نگریستند و آن را به عنوان نشانه ای از پاداشی که قرار است انسان در بهشت دریافت کند، تلقی می کردند. در دوره رنسانس و کلاسیک، درد به عنوان عاملی که انسان را وادار به تبعیت از عقل می کند، محسوب می شد. بر اساس این باورها درد باعث رشد و تعالی روحیه انسان می گردد...» (گچل، ۱۳۸۱: ۱۰۰)

ولی این نگرش تقدس آمیز نسبت به درد و رنج- اعم از جسمی یا روحی و روانی- و بایسته دانستن آن در دنیای امروز کاملاً دگرگون شده است؛ امروز به این پدیده بیشتر نگاهی فیزیکی می شود تا متافیزیکی. «در جامعه غربی کنونی باوری عمیق مبنی بر این امر که درد به ندرت برای فرد نفعی در بر خواهد داشت، وجود دارد. به همین منظور کارگزاران بهداشت تشویق می شوند تا جایی که خطری برای بیمار در بین نباشد، حداکثر رهایی از درد را برای وی فراهم آورند.» (همان: ۱۰۰)

البته در دنیای امروز نیز افرادی چون ویکتور فرانکل^۳ روانپزشک اتریشی، در نظریه «معنا درمانی» خود به ضرورت وجود شرایط ناگوار روحی و فشارهای جسمی جهت دست یافتن به آزادی معنوی و استقلال ذهنی در یک زندگی معنا دار اشاره می کند. در نگرش وی: «انگیزه اصلی رفتار انسان، اراده معطوف به خوشی یا قدرت نیست؛ بلکه اراده و سابق نسبت به معنا است. جستجو و تلاش برای رسیدن به معنا خالی از تشویش و اضطراب نیست. ولی این اضطراب جنبه مرضی ندارد و بیمارگونه نیست؛ بلکه بر عکس لازمه سلامت فکر و تعادل روانی فرد است. انسان به درد و رنج نیز نیازمند است تا آن خوشی را بشناسد و از خونسردی و بی تفاوتی حفظ شود.» (قاضی، ۱۳۸۳: ۷-۱۳۶)

اما دردی که در وادی شعر عرفانی از آن سخن می رود، درد عشق، فراق و هجران و از نوع متافیزیکی و روحانی است نه دنیایی. تأکید بر عنصر درد و رنج عارفانه و بسامد بالای دردستایی در شعر عطار در خور تأمل و پژوهش می باشد:

گر نماند درد تو عطار را او نخواهد کافر و دین دار را

³-victor E. Frankel(1905-1997)

درد تو باید که جان می سوزدش پای بر آتش جهان می سوزدش

درد تو باید دلم را دردِ تو لیک نه در خورد من در خوردِ تو (مصیبت نامه/۱۵)

درد عشق حق و خون جگری که ساقی در دل ایجاد می کند، گواراترین شربتی است که قدسیان هم از آن خبر ندارند:

درد و خون دل نباید عشق را قصه ای مشکل نباید عشق را

ساقیا خون جگر در جام کن گر نداری درد از ما وام کن

عشق مغز کائنات آمد مدام لیک نبود عشق بی دردی تمام

قدسیان را عشق هست و دردن نیست درد را جز آدمی در خورد نیست (منطق الطیر/۶۶)

«این عشق و سوز و درد است که جوهر شعر و زندگی و عقاید اوست، بیت اشعارش این جوهره اصیل و راستین را دارد و به همین لحاظ شعر او را «تازیانه اهل سلوک» خوانده اند.» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۱۵)

عطار از یک سو وجود غم و اندوه را به دلیل گذرا بودن لازمه زندگی می بیند؛ در منطق الطیر یکی از مرغان عجز و حیرانی خود را ناشی از ناکامی و غم و اندوه فراوان خود در زندگی دانسته و می گوید: «با داشتن دلی پر خون نمی تواند سفر کند.» و دهدد با سخنان خود مبنی بر زودگذر بودن نامرادی و مراد این جهان، بر پایداری او می افزاید:

گر تو هستی از مرادی سرفراز از مرادیک نفس چندین مناز

ورشدت از نامرادی تیره حال نامرادی چون دمی باشد منال (منطق الطیر/۱۳۴)

از سوی دیگر با توجه دادن مخاطبین به بلاهایی که بر انبیا وارد شده و اینکه در نظر اهل معرفت، در باطن هر بلایی گنجی وجود دارد، از غم ایشان می کاهد:

آنچ آن برانبیا رفت از بلا هیچکس ندهد نشان از کربلا

آنچ در صورت تو را رنجی نمود در صفت بیننده را گنجی نمود (منطق الطیر /۱۳۴)

در نگاه عطار بی تابی در برابر اندک غم و اندوه و نادیده گرفتن عنایات حق، دور از انسانیت و برخلاف دوستی اوست:

صدعنایت می رسد در هر دمیت هست از احسان و تبرش عالمیت

می نیارد یاد از احسان او بر نداری اندکی رنج آن او

این کجا باشد نشان دوستی تیره مغزا پای تا سر پوستی (همان/۱۳۵)

در شعر مولانا نیز به تبعیت و تاسی از عطار، دردستایی و تأکید بر ضرورت وجود آن در زندگی آدمی به عنوان یک مؤلفه حیات بخش و پالایش دهنده روح از تیرگی ها موج می زند:

درد، داروی کهن را نو کند درد، هر شاخ ملولی خوکند

| | |
|--|--|
| کیمیای نو کننده ، درد هاست | کو ملولی آن طرف که دردخواست؟ |
| هین مزن تو از ملولی آه سرد | دردجو و درد جو و درد ، درد (مثنوی/۶/۴-۴۳۰۲) |
| حتی دردهای جسمانی نشانه لطف حق و زداينده غفلت و غرور آدمی است: | |
| ای خجسته رنج و بیماری و تب | ای مبارک درد و بیداری و شب |
| نک مرا در پیری از لطف و کرم | حق ،چنین رنجوری دادوسقَم |
| دردِ پشتم داد هم تا من ز خواب | برجَهَم هر نیمشب لابد شتاب |
| تانخسیم جمله شب چون گاومیش | دردها بخشید حق از لطف خویش (مثنوی/۲/۶۰-۲۲۵۶) |

مولوی اصراری بر محو درد و رنج ندارد؛ زیرا که بی دردی مسبب طغیان و سرکشی آدمی و غفلت از یاد حق می گردد. از این رو دردها و رنج ها در واقع چیزی جز رحمت الهی نیستند:

| | |
|---|--|
| آنکه او بی درد باشد، رهزنی است | ز آنکه بی دردی، اناالحق گفتنی است (مثنوی/۲/۲۵۲۱) |
| درد آمد بهتر از مُلک جهان | تا بخوانی مر خدا را در نهران |
| خواندن بی درد از افسردگی است | خواندن با درد از دلبردگی است (مثنوی/۳/۴-۲۰۳) |
| البته درد و رنج در نگرش مولانا به دردهای فرعی ناشی از مسائل نازل نفسانی و دردهای اصلی ناشی از فراق حق تقسیم می شود: | |
| نیست دردِ فراق و وصل، هیچ | بندِ فرع است او، نجوید اصل هیچ |
| احمق است و مرده ما و منی | کز غم فرعش ، فراغ اصل ، نی (مثنوی/۴/۸-۱۸۶۷) |
| تلخ تر از فُرقت تو، هیچ نیست | بی پناهت غیر پیچاپیچ نیست (مثنوی/۱/۲-۳۹۰) |

۵- ماهیت درد و رنج در شعر صفار زاده

ظاهره صفارزاده به عنوان یک زن اندیشمند و فرزانه مراحل کسب معرفت و تعالی روحی را در روزگاری پیموده است که در هیاهوی تدابیر امور این جهانی، گوهر ارزشمند حقیقت آدمی و سرشار بودن روح الهی اش به دست فراموشی سپرده شده است. وی در لابلای دفاتر متعدد شعرش گام به گام سلوک فکری خود را نمایان می سازد و همراه با حوادث روزگار ، دل مشغولی ها و دغدغه های انسان معاصر خویش را بیان می دارد. راه رهایی و عبور از این مشکلات و مصائب را بازگشت به اصل الهی خویش و چنگ زدن به ریسمان محکم آسمانی می داند:

«بعد از قساوت قابیل / اجدادمان قیامگری کردند / با قلب های پاک / با ذکر ایتاک نعبد و ایتاک نستعین / با دست و پای خیر»
(صفارزاده، ۱۳۸۶: ۷۶)

بررسی موضوع درد ورنج در آثار منظوم صفارزاده که ذوقی لطیف و روحی سرشار داشته و درد ورنج را چیزی فراتر از غم نان و نام می داند، و از میان انبوه صداها و همه‌ها، صدایی آشنا می جوید، کار ساده ای نیست. صدای صفارزاده، صدایی آشنا است. صدای مادری که رنج را می شناسد و لمس کرده است؛ و درد را و درمان را نیز؛ صدای مادری است که می خواهد به فرزندان اکنون و آینده خویش بگوید که دردی والا برگزینند و در دنیای بی دردی بی خبری و ستم که از شدت درد به بی دردی و بی وجدانی و بی حسی رسیده است، در جستجوی آن دردی باشند که نشانه حیات روح بشر است: «پیوسته روح رابطه دارد/ با مرکز دانایی/ گریه /از پایگاه علم روح می آمد/ روح دانای شهر وجود است.» (همان: ۵۸)

منظور وی از درد، آن تألم خاطری است که براساس گونه ای تعارض بین یک عنصر بیرونی یا درونی با نهاد آدمی احساس می شود. آن وجود حساس که به درد یا همان تعارض واکنش نشان داده و آزرده می شود، در حقیقت نهاد یا فطرت اوست که اگر زنده، بیدار و فعال باشد، احساس درد او را تا یافتن و رسیدن به درمان حقیقی رها نخواهد کرد و اگر غیر فعال و بیمار باشد، تعارضات را به گونه ای متفاوت احساس خواهد کرد. همانند بیماری که طعم ها را متفاوت از انسان سالم تجربه می کند. این همان در دستایی برخاسته از آگاهی و رشد روحی است که عمدتاً در متون عرفانی - چنانچه پیش از این ذکر شد - نشانه کمال آدمیمی باشد و بر آن تأکید می گردد:

پس بدان این اصل را ای اصل جو هر که رادرد است، او برده ست بو
هر که او بیدار تر، پردرد تر هر که او آگاه تر رخ زرد تر (مثنوی/ ۳/۱-۶۳۲)

هر چند رویکرد در دستایی بر مبنای ارزش نهادن به وجدان و گریز از بی خبری خصوصاً در شعر پیش از انقلاب او به چشم می خورد؛ ولی وی بیشتر در سلک شاعران معاصر برون گرا و حساس نسبت به نوسانات و رویدادهای اجتماعی و جهانی است. صفارزاده همچون بودا، رواقیون و کلبیون بر مبنای اخلاقی مرتاضانه و تأکید بر تحمل ریاضت های سخت و گریز از لذات، درد و رنج را ضرورتی اجتناب ناپذیر نمی داند؛ ولی تا حدودی به تأسی از نگرش درون گرایانه و عارف مسلک عطار و مولانا درد ستایی را به لحاظ حیات بخشی و پالایندگی انسان از تیرگی ها باور دارد.

درد و رنج در شعر او ناشی از فقدان اخلاقیات چون طمع، بی خردی، تبعیض، بی وفایی و خیانت، استعمار و تجاوز به دیگران است. دردهایی که در شعرا و پس از انقلاب بازتاب یافته، طنین ناله بشریت را به گوش غافلان می رساند. در وضعیتی که در دستم زندگی دردی است که گاه حتی با صدا و ناله و شیون نیز بیان نمی گردد: «صدای خسته و غمگین/ حتی نمی تواند بگریزد/ این زخم های گره خورده در سینه / رابطه شان با حنجره مستقیم نیست/ درد ستمزدگی/ حتی نمی تواند/ با حنجره/ با کلام و زبان/ رابطه ای برقرار کند.» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۴۸)

تیغ های حیل و ترفند شکنجه گر روح در عصر حاضر است: «ترس بزرگ اما/ شکنجه دیدن روح است/ از تیغ های حیل و ترفند/ همدستی غمین حیل گران/ در حمله های نهایی/ به سرزمین حیرت ذهن/ به آستان قدسی روح.» (همان: ۴۸)

۶- ریشه های درد و رنج در شعر صفارزاده

برخلاف بسیاری از شعرا و معاصر که دردهایی از جنس انکار و تردید، گوشه ذهنشان را می خلد - دردهایی که حاصلی جز تکفیر یا تسلیم همراه با اکراه در برابر تقدیر ندارد - وی با ایمانی آسمانی و سرشار از یقین به محو هر گونه شک و دودلی و اعتراض به تقدیر و تسلیم شدن از سر ناچاری در مخاطبین خود می پردازد: «ومن یقین می دانم/ آن بال پشت شیشه/ آن بال آشنایی/ با من هست / نزدیک من/ در من.» (صفارزاده، ۱۳۵۷: ۱۰۶)

بعضی ریشه های درد و رنج در نگرش این شاعر خارج از اراده و اختیار آدمی و برخاسته از حوادث طبیعی است و بعضی دیگر چون ستم، قانون شکنی و بی اخلاقی زاییده اراده و اختیار رشد نیافته و عصیانگر اوست. البته در نگاه آسمانی و متأثر از کلام الهی وی، ظلم و ستم آدمیان سبب اصلی رویدادهای ناخوشایند خارج از اراده ایشان است: «گردشگران جهانی/ سیل و زلزله و طوفان هم/ از سرزمینی به سرزمین دگر/ یکسره در گردشند/ تا عمر این جهان را/ که پر شده از ظلم/ به انتها برسانند.» (صفارزاده، ۱۳۶۸: ۲۲)

از این رو علت اصلی تمامی رنج های بشریت، رفتار دور از خرد، اخلاق و ایمان خود اوست. و در این دنیای پر از ظلم، جهل، پول پرستی و فساد، آنانکه دورتر از مراکز تکاثر ایستاده اند، قلیل و تنهائند: «در راه آرمان تکاثر/ دور از مراکز برره (ر.ک یادداشت ها)/ هر آن که قدم می زند/ قدم برمی دارد/ قلیل و تنهاست/ تنهایی از قبیله رنج است.» (همان/ ۳۴)

از جمله دردهای گریزپذیر در شعر صفارزاده، درد قساوت برخاسته از حرص نان در دل انسان عصر آخرین و رنج سربلند نبودن در آزمون درستکاری است که روح ایمان و عشق به صداقت را در قلب شاعر می فشارد: «من که از قساوت نان می دانم / می دانم/ در عصر آخرین/ درستکاری/ آزمون غمینی است.» (همان/ ۶۲)

نگاهی به مجموعه اشعار و سیر تفکر طاهره صفارزاده، نشان می دهد که مجموعه اشعار سالهای پیش از انقلاب با مجموعه اشعار پس از انقلاب ایشان، تفاوت معنی داری در نگرش به درد و رنج دارد. در مجموعه سروده های رهگذر مهتاب (۴۱-۱۳۳۵)، چتر سرخ (۴۷-۱۳۴۵)، سدو بازوان (۴۸-۱۳۴۵)، طنین در دلتا (۵۰-۱۳۴۹)، مردان منحنی (۵۷-۱۳۴۹)، بیشتر از درد گناه می نالد؛ گناهی که ناشی از خیانت، پوچی و بی هویتی است. گناهی که سرچشمه اش فقر مادی و فرهنگی و جهل مردم آن روزگار ایران است. درد پریشانی و ترس از آینده مبهم، درد تبعیض، گناه، خیانت، قمار... در این دفاتر بیشتر به چشم می خورد: «کودک این قرن/ هر شب در حصار خانه ای تنهاست/ پر نیاز از خواب/ اما وحشتش از بستر آینده و فرداست... چشم برهم نه که امشب مادرت اینجاست/ پشت یک میز/ زیر پای دوده های تلخ سربی رنگ/ در میان شعله های خدعه و نیرنگ / در تلاش و جستجوی بخت.» (صفارزاده، ۱۳۴۱: ۳-۳۲)

اما در دفاتر بعدی، بیعت با بیداری (۵۸-۱۳۵۶)، دیدار صبح (۶۵-۱۳۵۹)، در پیشواز صلح (۷۴-۱۳۶۸)، روشنگران راه (۸۲-۱۳۷۸) و از جلوه های جهانی شدن (۸۵-۱۳۸۲) صفارزاده قدم به قدم از دنیای بسته و محدود اشخاص به فراسوی مرزهای جغرافیایی و فکری می رود. و دیگر درد او، گناه یک شخص یا عده ای خاص نیست؛ دغدغه انسان عصر حاضر با اوست. شعر او با سیر رویدادها و حوادث تاریخی ایران نیز همگام و در تحقق بخشیدن به آنها تأثیر گذار می باشد. در آستانه وقوع انقلاب چنین می سراید: «تو از قبیله شعری/ من، خویشاوندت هستم/ و پشتم از تو گرم است/ و پشتم از تو که می دانی، گرم است... تویی که می دانی /... که خیمه ها همه خونین اند/ و تیرها همه نابینا / و چشم ها همه بسته... و می دانی که همه بازاری... سرپوش بانگ های نهفته است/ سرپوش دردهای نگفته.» (صفارزاده، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

و پیش می رود و با جنگ هم سرود می شود: «سال گذشته/ سال رزم و جدایی بود/ در جبهه/ عشق و شوق گذر می کرد/ در پشت جبهه / دعا/ امید/ در دوردست جبهه/ تفرقه و نومیدی.» (صفارزاده، ۱۳۶۶: ۵) وی در نگاه آسمانی و سرشار از صداقت شاعرانه برجستگی عشق و شور آوردگاه ایران و ایرانیان را به تصویر می کشد؛ ضمن اینکه فضای قلبش از درد تفرقه و نومیدی مردمان به ستوه آمده است. دردهای او رفته رفته فرامرزی و درد بشریت می گردد: «خداشناسی در حال نزع است/ از تیر آماره ها/ زخمی شده/ چه روزگار سخیفی! / انسان عاشق حق را/ مزدوران/ در پیش چشم مسجدها/ برای خوشایند دشمنان/ به ترک شهر و خانه می انگیزند.» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۸۳)

وظیفه شناسی درد و رنج یک نوع تعهد و التزام در برابر آلام دیگران فراتر از مرزهای ملی در شعر او نشان می دهد. زمانی که از دردهای مردم فلسطین و اشغال سرزمینشان در شعر «خداسالاری» سخن می گوید، خود را در کنار آنها قرار داده، افشاگری

وروشنگری ستم غاصبان را وظیفه خود می داند: « من ضد دشمن ملت ها هستم / از حقوق مردم خود/ و مردم دنیا گفتم /من گفته ام که ویرانی ها/ از دروغ واژه عَمَر می آید/ (همان: ۸۲) در باور او وظیفه انسان در برابر اشغالگران خانه و میهن چیزی جز مبارزه ، ایستادگی و مقاومت نخواهد بود : «من ایستاده ام /در روشنای عاشقی حق /وچشم دل /به خداسالاری دارم.» (صفارزاده ، ۱۳۸۶: ۸۷) از این جهت شعر او در شمار شعر متعهد یا ملتزم می باشد که شاعر نوعی نگرانی و دغدغه خاطر نسبت به رویدادهای درون مرزی یا برون مرزی دارد.

۷- راه های رهایی از درد و رنج

وی برای رهایی از انبوه دردهایی که بشر امروز گرفتار آن است، چند راه حل ساده و روشن بیان می کند. تمسک و توکل به خداوند را اولین راه کاهش درد و افزایش تحمل و مؤثرترین راه پیشگیری از ایجاد درد و رنج می داند: «دادخواهانه / گلوی گفتن را / به روی زمزمه ها / باز می کند/ یارب یارب یارب/ یارب عرش عظیم/ متی نصرالله /» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۷۱) از نظر وی عشق به حقیقت، کلید حل همه سؤال های بی جواب و داروی شفابخش همه دردهای بی درمان است. از این رو در بیان انواع درد، دردهای گریز ناپذیری برای او وجود ندارد که بخواهد باشک و انکار یا باتسلیم از سر ناچاری، آنها را بسراید. عشق به حقیقت تنها دردگریزناپذیر او یعنی مرگ را نیز درمان می کند: « اما سلول های عشق / سلول های راه/ از مرگ جسم نمی میرند/ بینایی ذخیره/ در چشم های دگر می آید/ و چشم های دگر/ خط حقیقت را، حتی / از روی خلقت ستاره و خورشید و ماه/ می خوانند.» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۲۱)

خردورزی راه دیگر رهایی از درد و رنج است که بارها بر آن تأکید می ورزد. پیروی از خرد پاک و فارغ از هوی و هوس، آلام بشری را می کاهد و یارای رویارویی با کژی ها را به او می بخشد: « و رودخانه ذهن / در مصب خرد/ به بحر دانایی می ریزد/ و این دانایی / همان توانایی است/ توانایی / آن دست جرأتی است/ که جبن و طمعکاری / دروغ و ستمکاری را/ پس می زند.» (همان: ۴۴)

پیروی از فطرت پاک انسانی - که خداوند تمامی پاکی ها را در آن به ودیعت نهاده است- راه دیگر از میان برداشتن آلودگی های آزار دهنده روح و دردهای درونی می باشد: «ذهن تمیز / همراه فطرت است/ ذهن / هم زادگاه پاکی ها/ هم زادگاه حرص و تباهی هاست/ ذهن توان گرفته از فطرت / از روح / از کار نیک/ از نیکی/ راه سلامت می پوید/ و خرسندی را/ زینت خود می سازد.» (همان: ۴۳)

و نهایت آرزوی خود را برای رهایی بشر از غم و اندوه و رنج لاینفک زندگی ، با اظهار ارادت و انتظار فرج امام عصر (عج) بیان می کند. در باور صفارزاده پس از توکل به خداوند و یاری جستن از رسول درونی او خرد و پیروی از فطرت پاک الهی و انجام کارهای نیک برای پرورش قوای درونی ، علاج و چاره تمام دردهای آدمی در گرو این امید است:

« خبر / یگانه امید است/ برای ما و زمین/ ... رسول رحمت/ از عصر فتنه/ از عصر ما/ خبرها داشت/ که آمدن عادل را / سردار امن و امان را / به ما خبر داده است.» (صفارزاده ، ۱۳۸۶: ۷۸) فضای شوق انگیز انتظار در شعر صفارزاده ، در مقایسه با دیگر شاعران هم عصر او بسیار وسیع است.

۸- نتیجه گیری

طاهره صفارزاده به لحاظ آشنایی و انس دیرینه با کلام آسمانی قرآن، در سروده هایش بسیار از آن مضامین متأثر و بهره مند بوده است. در شعر پیش از انقلاب منشأ و خاستگاه درد و رنج را به مصداق آیه: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن

کثیر» و هرگونه مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی گذرد؛ پیروی از هوی نفس و گناهان خود انسان می داند.

هرچند رویکرد دردستایی بر مبنای ارزش نهادن به وجدان و گریز از بی خبری خصوصاً در شعر پیش از انقلاب او به چشم می خورد؛ ولی وی بیشتر در سلک شاعران معاصر برون گرا و حساس نسبت به نوسانات و رویدادهای اجتماعی و جهانی است. صفارزاده همچون بودا، رواقیون و کلیبیون بر مبنای اخلاقی مرتاضانه و تأکید بر تحمل ریاضت های سخت و گریز از لذات، درد و رنج را ضرورتی اجتناب ناپذیر نمی داند؛ ولی تاحدودی به تأسی از نگرش درون گرایانه و عارف مسلک عطار و مولانا درد ستایی را به لحاظ حیات بخشی و پالایندگی انسان از تیرگی ها باور دارد.

اگرچه به درد و رنج نگاهی تقدس آمیز ندارد؛ ولی اجتناب از بی دردی و بی وجدانی و جستجوی دردی که نشانه حیات روح بشر باشد؛ نوعی دردستایی مبتنی بر درون گرایی و رویکردی عرفانی را در شعر او نشان می دهد. در شعر پس از پیروزی انقلاب، اوشاعری برون گرا با اندیشه های فرامرزی است که با نگرش اجتماعی و سیاسی منشأ درد و رنج را ظلم و ستم قدرت های جهانی می بیند و روحیه دردستیزی را در مخاطبین خود پرورش می دهد. از این رو شعر او به لحاظ نوعی نگرانی و دغدغه خاطر نسبت به رویدادهای درون مرزی یا برون مرزی در شمار شعر متعهد قرار می گیرد. ولی دردستیزی در شعر او بسامد بیشتری از دردستایی دارد.

تمسک و توکل به خداوند، عشق به حقیقت، خردورزی و پیروی از فطرت پاک انسانی راه های رهایی از آلام بشری در سروده های اوست. ضمن اینکه فضای شوق انگیز انتظار - آخرین کلید رهایی - در شعر صفارزاده در مقایسه با دیگر شاعران هم عصر خود بسیار وسیع تر است.

یادداشت ها:

۱- ص ۲، «از جلوه های جهانی شدن» گزیده اشعار سال های ۸۵-۸۲

۲- ص ۳، یکی از شاگردان سقراط انتیس طینس (Antisthene) نام، احوال و شیوه زندگی استاد را به افراط در پیش گرفت. وی غایت وجود را فضیلت و فضیلت را در ترک تمتعات جسمانی و روحانی دانست و مؤسس سلسله ای از حکما شد که ایشان را کلب (Cyniques) می گویند؛ به سبب آنکه گفتگوی آنتیس طینس در محلی از شهر آتن واقع می شد که به مناسباتی آن را سگ سفید (Cynosarge) می خواندند. (فروغی، ۱۳۸۱: ۶-۶۵)

۳- ص ۳، سر سلسله رواقیون زنون معاصر اپیکور (۳۴۱ ق.م) فلسفه ایشان نوعی از وحدت وجود (Pantheisme) است اما جسمانی نه روحانی. به این معنا که جز جسم وجودی قائل نیستند و معتقدند که آن فاعل است یا منفعل. فاعل یعنی قوه آن است که در انسان روح یا نفس و در کلیه عالم پروردگار خوانده می شود. و منفعل آن است که در انسان، بدن و در عالم، ماده می نامند و این دو امر یعنی قوه و ماده یا روح و بدن یا خدا و ما سوی که حقیقت آنها واحد است با یکدیگر مزاح کلی دارند. چنان که وجود یکی در تمامی وجود دیگری ساری است و انسان عالم صغیر و جهان عالم کبیر می باشد. (برخلاف عرفا که انسان را عالم کبیر و جهان را عالم صغیر می دانند). رواقیان جبری مذهب اند. (همان: ۸-۶۷)

۴- ص ۱۰، «برره» تمثیلی از دنیای پر از طمع، زورگیری و بی خردی معاصر ماست. در این دنیا واژه ها معنای بازگونه ای دارند و تملق، چاپلوسی و پول پرستی، اخلاق عام و فراگیر مردمان می باشد: «... جهان / اجیر ستمکاران / زورگیران / پول پرستان است /

...جامه های رنگارنگ/ تن پوش سالاریان / زود به زود عوض می شوند/ نو می شوند/ اما مرام آنها / همان قدیمی / همان کهنه / همان مطالبه پول است/ با حربه تقلب و زور.» (صفر زاده ، ۱۳۸۶ : ۳۳)

کتابنامه :

- ۱- اشرف زاده رضا ، تجلی رمز و روایت در شعر، ۱۳۷۳، اساطیر، چاپ اول، تهران
- ۲- پور حسینی ابوالقاسم ، فلسفه رواقی، ۱۳۵۶، امیرکبیر، چاپ اول ، تهران
- ۳- رضی هاشم، ادیان بزرگ جهان ، ۱۳۶۰ ، فروهر، چاپ پنجم ، تهران
- ۴- صفارزاده طاهره ، از جلوه های جهانی، ۱۳۸۶، هنر بیداری، چاپ اول ، تهران
- ۵- صادق زاده محمود، بررسی اصلی ترین عوامل تحول آفرین در شعر و اندیشه طاهره صفارزاده، فصلنامه اندیشه های ادبی، سال دوم، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۹، صص ۸۷-۱۰۸
- ۶- _____ ، دیدار صبح ، ۱۳۶۶، نوید، چاپ اول ، شیراز
- ۷- _____ ، رهگذر مهتاب ، ۱۳۴۱ ، اطلاعات، چاپ اول ، تهران
- ۸- _____ ، سفر پنجم ، ۱۳۵۷ ، رواق ، چاپ سوم ، تهران
- ۹- _____ ، سپیدی صدای سیاه ، به کوشش محمد هادی کامیابی و ناهید میرکیانی ، ۱۳۸۵ ، پارس کتاب، چاپ اول ، تهران
- ۱۰- طباطبایی محمدحسین ، تفسیر المیزان، ۱۳۶۳، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، چاپ اول ، قم
- ۱۱- فروغی محمد علی، سیر حکمت در اروپا ، ۱۳۸۱ ، زوآر ، چاپ اول ، تهران
- ۱۲- قاضی قاسم ، نظریه ها و روش های مشاوره و روان درمانی ، ۱۳۸۳، جنگل ، چاپ اول ، اصفهان
- ۱۳- گوهرین سید صادق، منطق الطیر عطار، ۱۳۶۵، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم ، تهران
- ۱۴- گچل رابرت.ج.، دنیس پسی .ترک، روان شناسی درد، ۱۳۸ ، ترجمه محمدعلی اصغری مقدم ، رشد، چاپ اول ، تهران
- ۱۵- نصری عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب ، دانشگاه علامه طباطبایی ، چاپ چهارم، تهران
- ۱۶- نورانی وصال ، مصیبت نامه ، ۱۳۵۶ ، زوآر ، چاپ دوم ، تهران